

www.KetabFarsi.com

۸

خدنگ پهلوانی

www.KetabFarsi.com

سلطنت اُرد (۳۷-۶۶ ق م) به دنیای پارت نشان داد که حتی انقراض خاندان سلوکی هم نمی‌توانست وی را از تهدید دنیای غرب ایمن دارد چرا که بلافاصله بعد از سقوط میراث خوارگان اسکندر از همان افقها که در گذشته اورارتو و مصر و آشور و مقدونیه فلات ایران یا قسمتی از آن را تهدید کرده بودند، شبح حریف تازه‌یی پیدا شد که برای تسلط بر شرق اشتهایی قوی‌تر داشت: روم. البته فرمانروایی ارد از لحاظ زندگی داخل فلات تجربه درخشانی نبود. معهدا پیروزی درخشانی که از جهت نظامی نصیب اوگشت یک لحظه دوران او را همچون احیاء امپراطوری‌های گذشته باستانی ایران نشان داد. در هر حال با شروع سلطنت ارد دولت خاندان ارشک فرصت یافت تا در مقابل روم که توسعه آن در آسیای صغیر و سوریه، تمام آسیا را تهدید می‌کرد به‌عنوان قهرمان آسیا از حیثیت دیرینه شرق دفاع کند. برای هردو طرف نیز این برخورد شرق و غرب سرآغاز تجربه‌های جنگی شد که حتی انقراض اشکانیان و تجزیه روم هم تکرار آن را متوقف نساخت. مقارن روی کار آمدن ارد، روم در آسیای صغیر و سوریه تفوق فوق‌العاده‌یی پیدا کرده بود. نه فقط غلبه بر سرزمین‌های پرگام، بیثونیه و کیلیکیه ایالت آسیائی روم را به وجود آورده بود بلکه حکومت‌های کوچک محلی آسیای صغیر هم تحت نفوذ روم قرار داشت به‌علاوه با انقراض آخرین بازمانده دولت سلوکی (۶۳ ق م)، سوریه هم به‌شکل یک ایالت رومی درآمده بود. دولت یهودی‌حسمونی استقلالش را باخته بود، و ارمنستان و کاپادوکیه نیز در پایان ماجرای میتریداتس - مهرداد کبیر پونتوس

عرضه نفوذ روم بود. درین احوال در مذاکرات بین مردان سه‌گانه «Tiriumvir» روم — پومپه، قیصر و کراسوس که قلمرو فرمانروایی را بین خویش تقسیم کرده بودند و در عین حال نسبت به یکدیگر با چشم رقابت می‌نگریستند — ظاهراً لزوم توسعه قلمرو آسیائی مسأله‌ی جدی تلقی شده بود و مارکوس کراسوس که از طرف سنای روم به‌عنوان فرمانروای سوریه و آسیای رومی به شرق آمد خود نیز برای کسب شهرت در این سرزمین‌های ناشناخته سوداهای عجیب در سر می‌پخت. وی چون حیثیت و محبوبیت دو همکار و رقیب دیگر خویش را نداشت مایل بود با انجام دادن کار تازه‌ی در شرق برای خود شهرت و آوازه‌ی در بین رومیان کسب کند. وقتی با این سوداها به شرق آمد (۵۵ ق م) هنوز یکسالگی بیش، از شروع سلطنت ارد نگذشته بود. معهداً این سوداهای او البته وقوع جنگی را با پارتها اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. کراسوس که در گذشته در فرونشاندن طغیان اسپار تا کوس و انقلاب بردگان شهرت یافته بود و به کنسولی هم رسیده بود (۷۰ ق م)، اشراف زاده‌ی فوق‌العاده توانگر بود و چون بارها گفته بود فقط کسی می‌تواند خود را توانگر واقعی بداند که از عهدهٔ ایجاد و تجهیز سپاهی خاص خویش برآید، وقتی در سال ۵۵ (ق م) دوباره عنوان کنسولی یافت در صدد برآمد با تجهیز و ایجاد اینگونه سپاه در سنین پیری هم قدرت توانگری خود را بیازماید و با کسب شهرت و قدرت بیشتر خود را از رقیبان خویش — قیصر و پومپه — برتر کند (۱). داستان جنگ کراسوس در روایت پذوتارک با تفصیل تمام تصویر شده است، و در باب احوال پارت در عصر ارد نیز اطلاعات جالبی از آن می‌توان به دست آورد. به موجب این روایت کراسوس با وجود ثروت فوق‌العاده‌اش به خاطر خست عجیب و مخصوصاً به طمع جلب ثروت بیشتر، بی‌آنکه سنای روم به او اجازه جنگ با پارت‌ها را داده باشد از همان آغاز حرکت از روم با لاف و گزاف کودکانه‌ی که از مرد شصت ساله‌ی مثل او به‌سفاقت می‌مانست خود را فاتح شرق می‌خواند و از تسخیر باختر و هند هم دم می‌زد. سودازدگی برای نیل به این فتوحات که قیصر هم طی نامه‌های خویش وی را در آن باب تشویقها می‌کرد، در وی چندان قوی بود که به مجرد ورود به سوریه از فرات گذشت و به بین‌النهرین آمد. اما در شمال بین‌النهرین به فتح چند شهر یونانی‌نشین که مردم آنها خود از روی طوع و میل تسلیم روم شدند اکتفا کرد و بی‌آنکه به بهانه تقویت یا حمایت مهرداد سوم به بابل یا سلوکیه هم

بتازد به سوریه بازگشت. اما وقتی یک شهر کوچک یونانی بین النهرین، نامش زنودوتی در مقابل او به مقاومت برخاست آن را به قهر گرفت و چون آن شهر را به غارت داد و اهالی آن را به بردگی فروخت چنان ازین کار درخشان خویش خرسند شد که اجازه داد تا سربازانش به خاطر همین فتح محقر او را امپراطور بخوانند. در هر حال از همان آغاز کار اوقات خود را در سوریه صرف غارت معابد، تعدی به مردم، و تحمیل مالیاتها و عوارض سنگین کرد و وقتی فرستادگان ارد نزد او آمدند و از جانب پادشاه پارت تخلیه شهرهای بین النهرین را از وی خواستند با لحنی غرورآمیز گفت که جواب پادشاه پارت را در سلوکیه بابل خواهد داد. با آنکه پاسخ فرستاده ارد طعنه آمیز بود، و نشان سی داد که پارتها به شدت جلوی پیشرفت او را سد خواهند کرد، کراسوس بی آنکه به دعوت همکاری آرتیباذ پادشاه ارمنستان که به او پیوسته و او را به ضد پارت برمی آغاید اعتنا کند از فرات گذشت و بعد از آنکه رهنمائی یک شیخ عرب قسمت عمده سپاه او را در جستجوی یک راه کوتاه تر در بیابانهای بین النهرین خسته و فرسوده کرد به سپاه پارت برخورد. این سپاه که ارد به سپهسالاری سورن برای مقابله با کراسوس فرستاد سواره نظام پارت بود که در جنگهای صحرائی قدرت پهلوانی و مهارت بی مانند از خود نشان می داد. خود ارد هم با پیاده نظام به ارمنستان رفته بود تا پادشاه آنجا را از اعزام کمک به کراسوس بازدارد، و با نیروی پیاده پارت که در جنگهای کوهستان کارآمدتر بود ارمنستان را از چنگال نفوذ روم بیرون بیاورد. سورن سپهسالار پارت که در شمال بین النهرین جلوی کراسوس را گرفت با آنکه نصف سال او را داشت از بسیاری جهات بر حریف رومی می چربید. در دوران صلح بعد از پادشاه پارت مقام اول را داشت و در میدان جنگ از حیث قدرت و مهارت نظامی بی مانند بود. برخوردی که در نزدیک حران بین فریقین روی داد با چنان شور و غوغائی همراه شد که به شدت مایه وحشت و هراس کراسوس و رومی ها گشت. کشته شدن پوپلیوس پسر کراسوس هم، درین میان، کراسوس و لشکریانش را به شدت متزلزل نمود. با وجود تلفات سنگین، کراسوس وعدهایی از سپاهیانش موفق شدند از پیش دشمن بگریزند و به درون قلعه حران راه یابند. اما در آنجا به محاصره افتادند و چون سورن رومیان و اهالی شهر را تهدید کرد کراسوس از حران بیرون آمد و قصد هزیمت داشت لیکن در راه با دستهیی از سپاه سورن که او را تعقیب می کردند برخورد.

بالاخره روباه پیر در دام حریف جوان افتاد و ناگهان در طی غوغایی که به هنگام ملاقات با سورن در اطراف وی روی داد کشته شد. از سپاه او معدودی توانست به سوریه بازگردد باقی تسلیم و اسیر شد و بیست هزار کشته هم از خود در میدان جنگ باقی گذاشت. با سرگ او (۳ ه ق م) سودای تسخیر پارت برای سرهای پرباد سرداران بعد ماند و سر کراسوس به عنوان نشانه پیروزی پارت با دستهای پیرش از طرف سورن به ارمنستان نزد ارد فرستاده شد. با این شکست روم هم ارمنستان را از دست داد، و هم پایگاه‌های خود را در بین‌النهرین فرو گذاشت. با آنکه به نظر می‌آید گزارش پلوتارک در باب کراسوس عمداً از صحنه‌های وحشت‌بار، فالهای بدشگون و خطاهای بدفرجام مشحون شده است تا شکست او را از ارد همچون شکست روم از پارت جلوه ندهد باز داستان تقلید «فتح روسی» از جانب سورن در سلوکیه و حکایت نمایش سر کراسوس در صحنه نمایش دربار ارمنستان، ممکن است تلقی دولت پارت را از دنیای روم و انگیزه آنها را در ادامه یونانی‌مآبی خویش نشان دهد. در واقع وقتی سورن یک سرباز کراسوس را که به او شباهت داشت با کوبه‌یی مسخره و با عنوان امپراطور باخفت و استهزاء تمام به سلوکیه وارد کرد، گویی تقلید مسخره آمیزی را از مراسم پیروزی سرداران روسی اجراء می‌نمود. به علاوه پلوتارک خاطر نشان می‌کند که وقتی سر و دست کراسوس را به ارمنستان فرستادند آنجا به مناسبت جشنی که در عروسی پاکور پسر جوان ارد با خواهر پادشاه ارمنستان برپا بود، در مجلس پادشاه نمایشنامه «Bacchae» اثر اوریپید شاعر یونانی اجراء می‌شد و بازیگر در هنگام انشاء شعری که در ضمن آن می‌بایست سر بچه‌گرازی را به جای سر پادشاه تبس به نمایش آورد سر بریده کراسوس را ارائه کرد. این داستان که در صحت آن تردید شده است، اگر درست باشد شاهد دیگری بر روح فیل هلنی پارتیه‌است و اگر با آنچه در سلوکیه در تقلید فتح روسی گذشت در نظر آید نشان می‌دهد که با تفوق و توسعه قدرت روم، سیاست استمالت‌آمیز فیل هلنی اشکانیان مقارن این ایام تبدیل به شعار سنجیده‌یی شده بوده است که ظاهراً می‌کوشیده است تا عناصر یونانی را در بین‌النهرین و سوریه و آسیای صغیر تدریجاً در مقابل توسعه روم متحد کند و نفرت از روم و اظهار وحشت و کراهیت نسبت به رسوم و آداب معمول روسی‌ها را در زیر نقاب فیل هلنی در بین اینگونه عناصر تبلیغ و ترویج نماید. شاید پارت می‌اندیشید که با تحریک یونانی‌های سوریه و آسیای صغیر خواهد

توانست توسعه قدرت روم را در جانب شرقی مدیترانه یکچند متوقف کند و به خطر اندازد و سیاست فیل هلنی هم برای اینکار دستاویزی مناسب بود. خاصه که تسامح پارتیها استفاده از این تفاهم با دنیای یونانی را برای آنها آسانتر می کرد. این فیل هلنی پارتیها، چنانکه قراین نشان می دهد، درین دوره از آشنایی واقعی با فرهنگ یونانی هم خالی نبود. سورن و اُرد با فرهنگ یونانی آشنا بودند و وقتی سورن نسبت به نوشته های لهوآمیز و مخالف اخلاقی که در بنه لشکریان کراسوس پیدا شد اظهار نفرت می کرد در واقع بیشتر نظر به استهزاء طرز زندگی و اخلاق و آداب رومی ها داشت که از یونانی مآبی هم به جنبه های منحنی آن گزاشیده بودند. گویی سورن می خواست احساسات ضد رومی را که سالها قبل میتریداتس کبیر پادشاه پونتوس آن را در بین اهالی آسیای صغیر و حتی سوریه و پارت تحریک و تهییج کرده بود، دوباره احیاء نماید و از آن، وسیله یی برای مبارزه با روم بسازد. معهذا اگر در قلمرو پارت کسانی امثال سورن بودند که می توانستند در مقابل توسعه روم نقشی نظیر آنچه میتریداتس ایفا کرده بود انجام دهند ارد پادشاه پارت خود به هیچوجه برای چنین کارهایی آمادگی نداشت و حتی تحمل محبوبیت فوق العاده سورن هم که این اقدامات ضد رومی نیز موجب افزونی آن می شد، برای او خارج از حد طاقت بود. ازین رو بدون آنکه از فتح حران و شکست کراسوس استفاده کند، سورن را که تاج و تخت خویش را بدو مدیون بود، به قتل آورد و بدینگونه خود را از دغدغه تهدید یک معارض یا مدعی خطرناک خلاص کرد. اما زندگی بی دغدغه یی هم برای خود او تأمین نشد. پسر جوانش پاکور که جشن عروسی او در ارمنستان با غلغله پیروزی سورن همراه شد به اشارت پدر به همراه یک سردار پیر مجرب و با سپاهی ورزیده و جنگ آزموده در آنسوی فرات در دنیال کامیابیهای سورن تاخت و تازهایی کرد (۱۰۵ ق م). اما کاسیوس که باقی مانده سپاه کراسوس را به سوریه برگردانده بود با آنکه تعداد سپاهیان در آن نواحی محدود بود، موفق شد سپاه پارت را به تنگنا اندازد و با امکانات محدودی که داشت از سوریه دفاع کند. در کیلیکیه آسیای صغیر هم که سیسرو خطیب و سیاستمدار معروف در آنجا از جانب سنای روم حکومت داشت با آنکه سپاه روم محدود بود و احساسات عامه هم با حکومت آنها مساعدت زیادی نداشت لشکر ارد نتوانست توفیقی حاصل کند و رومی ها با ایجاد سوءظن بین ارد و سپاه پاکور موفق شدند پادشاه پارت را

و دارند تا لشکریان خود را از سوریه و آسیای صغیر فراخوانند (. ه ق م). در طی ده سال بعد هم که روم گرفتار اختلافات داخلی و درگیری بین مدعیان قدرت بود ارد نتوانست از پیروزی حران، در آن سوی فرات استفاده‌یی بکند. در کشمکش بین دو سردار روم— پومپه و قیصر— هم که به جنگ معروف فارسال و شکست پومپه منتهی شد (۴۸ ق م)، اظهار تمایل او به پومپه بدون آنکه برای او مفید باشد مایه مزید کدورت قیصر از پارت شد و قیصر که بلافاصله بعد از غلبه بر پومپه هم قصد تلافی شکست کراسوس را داشت به علت منازعات داخلی روم تا مدتها نتوانست در شرق با اشکانیان درگیری پیدا کند و چهار سال بعد که آماده حرکت به شرق شد به وسیله توطئه گران از پای درآمد (۴۴ ق م). البته ارد درین ایام تحریک‌هایی هم در سوریه بر ضد روم کرد و کمک‌هایی نیز به بعضی از مدعیان قدرت وعده داد. اما در ارتباط با سیاست روم نقش قاطعی که شایسته یک فرمانروای فاتح باشد انجام نداد. در مورد این ده سال که منازعات داخلی روم، فرصتهایی به او داد مورخ شاید با حیرت و انکار سؤال کند که درین مدت ارد چه کاری کرد؟ جواب گویا بیشتر مایه حیرت و انکار باشد؛ فعالیت او درین مدت ظاهراً بیشتر در لذتهای حربخانه مصروف شد، و در افزودن زاد و رود. چرا که هر چند پسر بزرگ وی پاکور هم، درین سالها شریک سلطنت پدر بود اشتغال به کار حرمسرا برای ارد سی پسر به بار آورد و لابد به همین نسبت دخترهایی هم حاصل داد. معهداً در پایان سلطنت ارد، که یک پسر محبوبش به نام فرهاد— فرهاد چهارم— تمام این زاد و رود پدر را از دم شمشیر گذرانید، قلمرو اشکانی از لحاظ شاهزاده‌یی که لایق فرمانروایی باشد دچار قحطی شد و به زودی روم بهای چند شاهزاده‌یی را که آنجا ذخیره کرده بود، خیلی بالا برد. که می‌توانست تصور کند که این سی شاهزاده فناپذیر که در تعبیر اغراق‌پسندان عصر «برادر خورشید و ماه» محسوب می‌شدند تا به این اندازه فناپذیر باشند؟ اینکه ارد بعد از پاکور ازین تمام این فرزندان خویش به فرهاد که مادرش آوازه‌خوانی یونانی بود اظهار علاقه می‌کرد نشان می‌دهد سیاست فیل‌هلنی پارتها درین ایام به حوزه حرمسراهاشان هم نفوذ یافته بود. همین لذتهای حرمسرا بود که برای ارد مجال آن را نگذاشت تا از اشتغال آنتونیوس سردار روم به عشق بدفرجام کلئوپاترا و از اختلافات بین این دومین مردان سه‌گانه روم (۲) بهره‌یی عاید دولت خویش کند. بالاخره وقتی ارد به اصرار یک سردار ماجراجو و پناهنده

رومی - لابی نیوس نام - که در دربار وی می زیست، پاکور را با لشکر پارت همراه وی به سوریه فرستاد کشمکش با روم دوباره آغاز شد. پاکور در سوریه و فلسطین و لابی نیوس در آسیای صغیر پیشرفتهایی کردند چنانکه از فنیقیه و فلسطین تا کیلیکیه و داردانل وضع روم به خطر افتاد و لابی نیوس در بیرون از قلمرو پارت خود را امپراطور پارتیکوس خواند و با همین عنوان نیز سکه زد. بالاخره آنتونیوس در صدد معارضه جدی برآمد (۳۹ ق م). نایب او که ونتیوس «Ventius» نام داشت موفق شد لابی نیوس را مقهور و تباہ کند و چندی بعد پاکور هم در گیرودار جنگی دیگر کشته شد. هرچند ونتیوس نتوانست تا هنوز به قول شکسپیر (آنتونی و کلئوپاترا، ۳) شمشیرش از خون پارتها گرم است به تعقیب آنها بپردازد لیکن با قتل پاکور و شکست دادن پارت، هم انتقام خون کراسوس را گرفت و هم وضع روم را در سوریه و آسیای صغیر تحکیم کرد. اما مرگ پاکور (۳۸ ق م) بیش از شکست سپاه پارت ارد پیر را متأثر کرد. برای پیرمرد ضربه بقدری سنگین و خلاف انتظار بود که تقریباً یک چند حواس او را به کلی از کار انداخت و او در بحران هذیانهای مالیخولیائی خود مرگ شاهزاده جوان را باور نکردنی یافت. بالاخره در میان خاموشی و فراموشی محنت بار نوعی آشفته حالی خویش از سلطنت بیزار شد و آن را به پسر دیگرش فرهاد - فرهاد چهارم - وا گذاشت. اما چون به کار این پسر که برادران دیگر را سی کشت اعتراض کرد، خودش نیز به دست پسر بیرحمانه به آنها ملحق شد.

بدینگونه فرهاد چهارم (۳۷-۲ ق م) از همان آغاز جلوس به علت سوءظنی که ظاهراً ناشی از عقده حقارتش بود تمام تخت و تاج را در خون پدر و برادران آلود. حتی نجبای بزرگ را که اعضاء مجلس مهستان بودند نیز عرضه این بدگمانی ساخت: تعدادی از آنها را کشت و بعضی را از ترس ستواری کرد. یک تن ازین نجبا - مونه زوس نام - که از دوستان نزدیک پاکور بود و ظاهراً تا حدی به همین سبب بیشتر معروض سوءظن فرهاد می شد به آنتونیوس پناه برد. آنتونیوس هم حمایت از او را بهانه کرد و با جلب کمک پادشاه ارمنستان در صدد برآمد از ناخرسندی خلق استفاده کند و با خلع یا قتل فرهاد قلمرو پارت را در خیال خویش دست نشانده روم سازد. بالاخره با سپاه فوق العاده‌یی که به قول پلوتارک (آنتونیوس/۳۹) آسیا را به لرزه می آورد و شایعات مربوط به آن، حتی هندیهای آنسوی باخترا را متوحش می کرد سردار بزرگ روم در حالیکه در بند جاذبه ملکه عشوه گر مصر بود عازم

جنگ پارت شد. پیشرفت او در آغاز برق آسا بود و به زودی ماد آذربایجان را از سپاه اشغالگر خویش پر کرد اما تلاقی با لشکر پارت و مخصوصاً شیوه خاص جنگ و گریز آنها تلفات فوق العاده بی به سپاه روم وارد آورد. به علاوه قحطی و زمستان هم که تأمین زندگی و آذوقه لشکر انبوه او را در سرزمین دورافتاده آذربایجان دشوار می کرد ادامه توقف او را در قلمرو دشمن غیرممکن ساخت. سردار عاشق پیشه که می خواست زمستانش را در خاک مصر طرب انگیز، در کنار کلتوپاترا بگذراند و در آغوش آتشین او سرخا کستری رنگ خود را با خطا کاریهایی مشغول دارد که به قول نویسنده تئاتر (۳/۱۳) حتی خدایان را هم به خنده بیندازد جنگ را از یاد برد. ازین رو با عجله، حتی بی آنکه توانسته باشد درفش های روسی و اسرایی را که پارتها از لشکر کراسوس به دست آورده بودند از آنها مسترد سازد، در حالیکه در مصائب بازگشت خویش به روایت پلوتارک (آنتونیوس/۴۹) داریم ماجرای ده هزار یونانی گزنفون را با مسیر آنها به خاطر می آورد، راه عقب نشینی را در پیش گرفت. در طی راه از جنگ و گریز دسته های سپاه پارت لطمه های بسیار دید. به علاوه با وجود سعی او در حفظ انتظام سپاه، از بروز اسهال خونی و نوعی بیماری روانی که به شکل مرض واگیری بین اردوی او انتشار یافت جایی برای حفظ انضباط در سپاه او نماند. بالاخره بعد از دادن تلفات سنگین که نزدیک به یک ربع تمام سپاه او را ازین برد آنتونیوس از راه ارمنستان به سوریه بازگشت و در فنیقیه، در محلی بین صیدا و بیروت، کلتوپاترای محبوب را در کنار خویش یافت. از این شکست روم که آنتونی نمی خواست آن را شکست واقعی تلقی کند، چنان غنیمت هنگفتی به ایرانیان رسید که در تقسیم آن پادشاه آذربایجان از بهره بی که فرهاد بدو داد ناخرسند شد و بی آنکه اعتراضی کند از وی کدورت یافت. این کدورت، پادشاه آذربایجان را واداشت تا سودای جنگ با پارت را دوباره در آنتونیوس برانگیزد و او برای جبران شکست گذشته خویش — که خودش آن را شکست نمی خواند — به اتکاء و عده مساعدت پادشاه آذربایجان عازم لشکرکشی دیگری شد (۳۴ ق). این لشکرکشی دوم به زیان استقلال ارمنستان تمام شد اما اینکه پادشاه آن — ارته وزد نام — به وسیله آنتونیوس و بیشتر از روی خدعه، توقیف و اسیر شد برای فرهاد مایه خرسندی نیز گشت (۳). به علاوه، آنتونیوس که مقارن این احوال برای شروع مبارزه بی باقیصر او کتاویوس به آسیای صغیر بازمی گشت تا نیمی از جهان را که با آن کود کانه بازی می کرد

به حریف خویش که نیم دیگرش را داشت بیازد، پادشاه آذربایجان را باز در معرض خشم و کین فرهاد قرار داد و از لشکرکشی دوم نیز سود زیادی عاید خویش نکرد چنانکه ارمنستان هم دوباره متحد پارت گشت و آرتاشس پادشاه جدید آن که ظاهراً از جانب پارت هم برضد روم تقویت و تحریک می شد در آنجا همچون قهرمان ملی تلقی گشت (ع). بدینگونه، فرهاد چهارم از دو لشکرکشی آنتونیوس که نجبای ناراضی او را برضد وی تحریک کرده بودند لطمه زیادی ندید. اما این حوادث از شقاوت و تعدی او نیز چیزی نکاست و بالاخره وضعی پیش آمد که مردم براو شوریدند (ح ۳۳ ق م). فرهاد که در آغاز سلطنت خویش پدر و برادران خود را کشت، و حتی در همین ایام پسر ارشد خود را نیز هلاک کرد تا مخالفان برضد وی مدعی دیگری نتراشند، این بار چون احساس کرد که ناچار در مقابل شورش عامه باید تخت و تاج خود را ترك کند، برای آنکه زنانش به دست مدعی تازه‌یی — تیرداد نام که در رأس شورش قرار داشت — نیفتند، همه آنها را کشت. اما یک پسر کوچکترش به دست تیرداد افتاد و او که پسر فرهاد را در نزد خود همچون وثیقه بی نگه میداشت، به عنوان اشک نیکو کار سکه زد (حدود ۲۷ ق م). اما چون فرهاد به نزد سکا‌های سگستان رفت و با کمک آنها برای سرکوبی شورشیان بازگشت تیرداد بدون آنکه درصدد مقاومت برآید جاخالی کرد. اما پسر فرهاد را که همچون گروگانی در اختیار داشت برداشت و با عده زیادی از مخالفان فرهاد به نزد قیصر او کتاویوس رفت. وقتی فرهاد به سلطنت بازگشت (حدود ۲۶ ق م) باقیصر او کتاویوس مکاتبه کرد و پسر خود را با تیرداد از وی مطالبه کرد. اکتاویوس تصمیم گرفت پسر را پس دهد اما از تسلیم کردن تیرداد خودداری ورزد و در ضمن از او نیز حمایت نکند. بالاخره ناخرسندی عامه از فرهاد و تزلزل وضع او هرچند موجب اقدام روسیها به جنگ با پارت نشد اما به او کتاویوس که از جنگ اجتناب می ورزید فرصت داد تا قسمتی از خاطره رسوائی کراسوس را با درخواست استرداد درفش‌های سپاه وی از پارت جبران کند. برای استرداد این درفش‌ها که در نزد پارتها یادگار پیروزی و در نزد روسیها نشانه رسوائی بود، آنتونیوس هم بارها کوشیده بود اما چون اشکانیان نمی خواستند این یادگار پیروزی بزرگ گذشته را از دست داده باشند در آن ایام این درخواست روم را همواره با مسامحه تلقی کرده بودند. بالاخره وقتی فرهاد به ملاحظه تهدید و اصرار فوق العاده او کتاویوس و شاید

تا حدی هم تحت تاثیر کنیزک ایتالیایی خویش - موزا «Musa» یا تئاموز «Thea Musa» که قیصر اکتاویوس بدو هدیه داده بود - با استرداد این درفش ها موافقت کرد (. ۲ ق م)، به شادی این کامیابی، در روم سکه پیروزی ضرب شد. هوراس شاعر معروف، قیصر اکتاویوس را به خاطر این پیروزی ستایش کرد و درفش ها در مبد سارس - خدای جنگ - به یادگار سپرده شد. رومی ها باز یافتن این درفش های غنیمت رفته را همچون تلافی سه شکست پی در پی خویش از پارت، با سروصدای بسیار استقبال کردند و با اهانت نسبت به فرهاد و پارت آن را همچون یک پیروزی جنگی جلوه دادند. بعد از آن نیز، با آنکه روابط روم با خاندان اشک رنگ دشمنی نداشت و در سوریه فرات همچون سرحد بین دو کشور تلقی می گشت، در روم غالباً در حق «شاهنشاه پارت» «Regum Regi Partheus» به چشم فرمانروایی نگریسته می شد که بدون اظهار تبعیت، در عمل واقعاً جز تبعیت از روم کاری نمی کند. از بعضی قرائن برسی آید که بعدها نیز فرهاد یک چند - بین سالهای ۱۲ تا ۱۰ (ق م) - با قیام یک مدعی دیگر مواجه شده است. این مدعی که مهرداد نام داشته است ظاهراً در مدت کوتاه قدرت خویش هر دو پادشاه یهودیه را نیز با خود برضد روم همدست کرده بوده است. هر چند جزئیات وقایع مربوط به آغاز و پایان این قیام تازه در دست نیست جنبه ضد رومی آن نشان می دهد که بازگشت مجدد فرهاد به قدرت (. ۱ ق م) باید موجب خرسندی روم هم شده باشد. با آنکه بعید به نظر می آید در این وقایع روم کمک قابل ملاحظه‌یی به پارت کرده باشد فرهاد این بار لازم دیده است، چهار تن از پسران خود را که یک تن از آنها نیز فرهاد نام داشت به روم نزد قیصر اوکتاویوس فرستد تا زمینه را برای جانشینی پسر کوچک خویش که از کنیزک ایتالیایی داشت و فرهادك خوانده می شد آماده کند. این اقدام او که در واقع به تحریک و توطئه موزا انجام شد در نزد رومی ها چنین تلقی شد که گویی آنها را به عنوان گروگان وفاداری خویش فرستاده بود. با اینهمه، مناسبات دوستانه فرهاد چهارم با قیصر اکتاویوس در اواخر سلطنت فرهاد به خاطر ارمنستان سایه‌یی از کدورت یافت چرا که در حدود سال ۶ (ق م) وقوع هرج و مرجی در ارمنستان فرهاد را واداشت تا در آنجا مخالفان نفوذ روم را تقویت نماید. اوکتاویوس هم که در آن اوقات برای مداخله نظامی در کار ارمنستان آمادگی نداشت از مداخله فرهاد رنجید و کدورتی فیما بین پدید آمد. درین میان مرگ فرهاد، که گویند بردست کنیزک ایتالیایی خویش و با رضایت

فرهادك مسموم شد، این سایه کدورت را محو کرد و معلوم نشد که آیا روم درین پدرکشی فرهادك هم دستی داشت یا نه؟ به هر حال فرهاد چهارم که بارها دسایس دشمنان خارجی را به هم زد سرانجام قربانی دسایس خانگی گشت.

فرهادك همراه مادرش موزا که به موجب بعضی روایات بعدها با او ازدواج هم کرد به تخت نشست (۴ ق م تا ۴ میلادی). این ازدواج را نه وقوع آن محل تردید هم هست بعضی نشانه‌یی از تمایلات زرتشتی خاندان اشك درین ایام شمرده‌اند. اما نه این رسم اختصاصی به آیین زرتشتی دارد، و نه زرتشتی بودن فرهادك و مادرش را هیچ برگه‌یی می‌تواند تأیید کند. در هر حال وقتی فرهادك در آغاز سلطنت خویش، از قیصر او کتاویوس استرداد برادران را درخواست کرد جوابی که به درخواست او داده شد نشان می‌داد که قیصر به شاهزادگان پارت همچون وسیله‌یی برای تهدید پارت می‌نگرد و ترك مداخله خاندان اشك را در کار ارمنستان «وثیقه» واقعی دوستی با ایران تلقی می‌کند. معیناً قیصر اکتاویوس که نمی‌خواست وسیله تهدید فرهادك را از دست بدهد از استرداد شاهزادگان اشکانی که فرهادك آنها را برای کشتن می‌خواست امتناع کرد و بررغم اصرار فرهادك در درمسأله ارمنستان هم به نوعی آماده اعمال خشونت شد که پادشاه پارت را از اندیشه مداخله منصرف کرد. تسلیم فرهادك درین امر که حتی برای فرستاده قیصر به ترتیب مجلس ضیافت نیز پرداخت از اسباب سزید کدورت نجبای پارت شد و بالاخره شورش نجبا به سلطنت کوتاه او پایان داد. خود او معلوم نشد که به روم گریخت و آنجا در غربت و گمنامی مرد یا آنکه در تختگاه خویش در طی شورش، کشته شد.

اما ارد دوم - یک شاهزاده گمنام اشکانی - که دنبال خلع و قتل فرهادك، از طرف نجبا به جای او بر تخت نشست (۸-۴ میلادی) با آنکه سلطنت را به این نجبا مدیون بود در تعدی و تجاوز نسبت به آنها تا حدی افرات و اصرار کرد که مهستان ناچار شد به خلع و قتل او اقدام کند. البته این نکته که تعدی و تجاوز او از چه مقوله بود روشن نیست و ممکن است در مورد او نیز مثل مورد فرهادك آنچه موجب ناخرسندی می‌شده است بیشتر مقاومت در مقابل نفوذ نجبا بوده باشد نه چیز دیگر.

در هر حال با قتل ارد دوم، مجلس نجبا از قیصر او کتاویوس درخواست تا ونونس «Vonons» پسر ارشد فرهاد چهارم را برای سلطنت به ایران بفرستد. اما اقامت طولانی

این شاهزاده در روم که قسمت عمده‌ی بی از عمر او در آنجا گذشته بود، چنان وی را از رسوم و آداب پارتها بیگانه کرده بود که سلطنت او (۱۷-۸ م) برای نجبا قابل-تحمل نبود. سادگی رفتار وی نخوت و خشونت را که در بین فرمانروایان شرقی سنت بود نادیده می‌گرفت و به حیثیت نجبا که خودشان نیز عادت به اظهار کبریا و جبروت کرده بودند لطمه می‌زد. تمایلات رومی هم البته در وی قوی بود و این نکته هم از اسبابی شد که برای نجبا و مهستان مایه نگرانی می‌گشت و استقلال قلمرو پارت را تهدید می‌کرد. از روایت تاسی توس مورخ رومی (۳/۲) برمی‌آید که نجبا ناخرسندی و پشیمانی خود را از اینکه یک شاهزاده دست‌نشانده روم را به تخت نشانده بودند اظهار هم کردند و ونونس نیز در صدد استمالت آنها برآمد اما اصلاح قیامین ممکن نشد.

بالاخره تحریک و تقویت نجبا سبب شد که یک شاهزاده اشکانی دیگر که ارتبان- اردوان سوم- خوانده می‌شد و با طوایف داهه و عشایر حدود گرگان مربوط بود از آذربایجان که در آنجا عنوان پادشاه داشت به دعوی سلطنت برخاست و خود را اشک خواند. در جنگی که روی داد، ونونس نخست بروی غلبه یافت و سکه‌ی بی هم که به یاد این پیروزی ضرب کرد اهمیت غایله اردوان را در نظر او نشان می‌داد. معهذا مجلس نجبا که از اردوان حمایت می‌کرد، ونونس را خلع کرد و بدینگونه کشمکش به پیروزی اردوان خاتمه یافت. ونونس به ارمنستان گریخت اما اردوان که تخت اشکانیان بدو رسیده بود از اینکه دشمن در مجاورت حدود کشورش باقی باشد ناراضی بود. به اصرار و تهدید او سرانجام ونونه به سوریه فرستاده شد.

با سلطنت اردوان سوم (۴۰-۱۷ م) به نظر می‌آید، در قلمرو اشک یک دوران «تصفیه» آغاز شد و هدف آن زدودن آثار و علایم گرایش رومی بود که تحت نفوذ کنیزک ایتالیائی در دربار فرهاد چهارم و اولاد او رخنه کرده بود و تجربه سلطنت فرهادک و ونونه آن را برای استقلال و دوام دولت پارت خطرناک نشان داده بود. نفرت از خاندان فرهاد چهارم در بین نجبای پارت درین زمان به حدی رسید که حتی وجود ونونس در ارمنستان هم در نزد آنها قابل تحمل نیامد و به خاطر اعتراض آنها و اصرار اردوان، امپراطور روم- تیبریوس که در آن ایام جانشین قیصر آگوست او کتاویوس شده بود- ناچار ونونس را از ارمنستان به سوریه

فرستاد. به علاوه اصرار اردوان در دور کردن ونونس از ارمنستان که روم در مقابل آن تسلیم شد قدم دیگری بود، برای آنکه در مقابل توسعه نفوذ روم که از اواخر عهد فرهاد چهارم شدت یافته بود سدی بگذارد و به دولت پارت فرصت دهد تا دوباره حق مداخله خویش را در ارمنستان — به همانگونه که در عهد قبل از سلطنت فرهاد چهارم مطرح بود — احراز و اعاده کند. ازین رو در اولین فرصت کوشید تا پسر خود را در آنجا بر تخت نشاند. اما ژرمانیکوس برادرزاده قیصر، که از جانب عمومی خویش تیبریوس درین هنگام فرمانروای تمام مستملکات روم در آسیا محسوب می شد، توانست بروی پیشدستی کند و بر تخت ارمنستان که خالی بود پادشاه دیگری را بنشاند (۱۸ م). در مقابل اعتراض اردوان هم با او به این صورت شمار آمد که ونونس را از سوریه هم دور کرد و به کیلیکیه فرستاد تا در آنجا چندی بعد هنگام فرار کشته شود (۱۹ م). معهدا اردوان هم از ادعای پارت بر تخت و تاج ارمنستان منصرف نشد و چند سال بعد در اولین فرصت به ارمنستان لشکر کشید و پسر خود ارشک را در آنجا بر تخت نشاند (۳۴ م). حتی به تیبریوس پیام فرستاد تا خزانه ونونس را که از پارت به قلمرو روم برده بود باز پس دهد و در طی این پیام خود را وارث واقعی تمام قلمرو شاهان گذشته پارس خواند. اینکه او یک پسر خود را هم دارا (= داریوش) نام گذاشت نشان می دهد که در این سالها اردوان رؤیای بازگشت به دوران امپراطوری سخامنشی هارا می دید (۳۵ م). در هر حال تیبریوس امپراطور پیرنه آماده جنگ با پارت نبود سعی کرد از راه تحریک و توطئه برای اردوان دشواریهایی به وجود بیاورد. ازین رو شاهزاده فرهاد، یک پسر فرهاد چهارم را که از عهد حیات پدرش همچنان در روم مانده بود بالشکری از راه سوریه به ایران فرستاد تا مدعی اردوان شود. اما شاهزاده دست نشانده روم قبل از آنکه به ایران وارد شود، در سوریه ناگهان وفات یافت و توطئه روم بی اثر ماند. با آنکه اردوان نامه بی تند و عتاب آمیز به امپراطور روم نوشت و او را به خاطر اینگونه تحریکاتش دشنام داد تیبریوس همچنان به تحریک و توطئه بر ضد پارت ادامه داد. نه فقط فرس من پادشاه ایبری گرجستان را واداشت تا برادر خود مهرداد را بر ارمنستان تحمیل کند (۳۵ م) و در جنگهایی که در دنبال تاخت و تاز گرجیها در ارمنستان پیش آمد، پسران اردوان — ارشک و ارد — کشته شدند، بلکه یک شاهزاده اشکانی دیگر — از خاندان فرهاد — را به نام تیرداد، به عنوان مدعی پیش انداخت و

به وسیله فرمانروای رومی سوریه - ویتلیوس - از وی حمایت کرد. ناخرسندی بعضی نجبا از طرز حکومت خود کاسه اردوان هم به این تیرداد کمک کرد و اردوان که خود را تنها یافت به سوی گرگان گریخت. کار این مدعی هم با وجود حمایت روم و بررغم آنکه سر کرده خاندان سورن تاج بر سر او گذاشت پیشرفتی نیافت و چون بین نجبا در باب حمایت از وی اختلاف پیدا شد اردوان توانست به استظهار مخالفان تیرداد با لشکری که از طوایف داهه بر وی گرد آمده بود بر سلوکیه دست بیابد و مدعی را از ایران براند (۳۶ م). بالاخره، چون تحریک و توطئه تأثیری نکرد تیبریوس و اردوان با هم کنار آمدند. در مصالحه‌هایی که ضمن ملاقات بین اردوان و ویتلیوس فرمانروای رومی سوریه انجام شد روم پذیرفت که از مدعیان اردوان حمایت نکند و پارت هم قبول کرد از دعاوی خود نسبت به تخت و تاج ارمنستان صرف نظر نماید. اما اینکه اردوان پسر خود داریوش را به روم فرستاد معلوم نیست به چه علت بود و آیا او را به عنوان وثیقه‌یی به درگاه قیصر گسیل کرد یا نه؟ اینکه گفته‌اند، اردوان چندی بعد مقارن جلوس کالیگولا (۳۷ م) نسبت به او اظهار علاقه یا تملق کرد و این خدای دیوانه روم حق مربوط به تعیین و پیشنهاد پادشاه ارمنستان را هم دوباره به او بازگردانید ظاهراً مأخوذ از روایت‌هایی باشد که در روم بعدها برای خوشامدگویی در حق کالیگولا بر ساخته باشند. در هر حال به نظر می‌آید ارسال پسرش داریوش به درگاه قیصر دستاویزی برای بعضی از نجبا در اظهار نفرت و عداوت نسبت به وی شده باشد. به علاوه خشونت طبع و استبداد رأی اردوان به پاره‌یی ازین مخالفان وی فرصت داد تا به بهانه ناخرسندی از صلح جویی او نسبت به روم، بر وی اعتراض کنند و با روی کار آوردن یک شاهزاده معارض - به نام کیناسوس - او را از سلطنت خلع نمایند. این بار وساطت ایزاتس دوم پادشاه یهودی کیش دست‌نشانده آدیابن سبب شد که این مدعی به نفع اردوان از سلطنت کناره‌گیرد و اردوان به خاطر این پایمردی در حق ایزاتس محبت و تکریم فوق‌العاده کرد و نصیبین را هم که به تازگی از ارمنستان انتزاع کرده بود بدو داد. این حوادث که ناستواری فرمانروایان و ناهماهنگی نجبا را درین ایام نشان می‌داد جنبشها و ناخرسندی‌هایی را در بین طبقات دیگر نیز به وجود آورد. از جمله، یونانیهای سلوکیه که از ترقی تیسفون لطمه دیده بودند و ضعف اردوان را هم در ماجرای کیناسوس دیده بودند داعیه استقلال پیدا کردند و اردوان به زحمت توانست آنها را به طاعت

باز آورد. داستان طغیان دو برادر ماجراجوی یهودی - به نام آنی لئوس و آسی لئوس - که فلاویوس مورخ ظاهراً از روی روایات شفاهی و با مبالغات معمول درین گونه روایات گزارش افسانه آمیزی در آن باب نقل می کند و به موجب آن، این دو یهودی از طریق راهزنی موفق به ایجاد سلطنت مستقل کوچکی در شمال ناحیه بابل شده اند و اردوان هم ناچار قدرت آنها را تأیید کرده است، اگر به کلی ساخته تخیل قصه پردازان نباشد ممکن است در همین دوران گرفتاریهای مربوط به واقعه کیناموس و ایزاتس پیش آمده باشد. معهذا صحت داستان با تفصیلهایی که راجع به طول مدت غلبه این دو یهودی و ارقام مبالغه آمیزی که در باب جنگها و کشتارهای ناشی از غلبه آنها در روایت فلاویوس آمده است بدون شک درخور تأمل است و اینکه ذکر این واقعه در هیچ مأخذ دیگر نیست تردید در صحت آن را تقویت می کند. صحت داستان حاکی از بیقیدی اشکانیان خواهد بود در احوال اقلیتها و این هر چند تعبیری دیگر از تسامح بدوی و عشایری آنهاست در مورد اردوان تا این حد ظاهراً صادق نیست حتی یک نامه معروف او به یونانی های شهر شوش که مربوط به همین سالهاست نشان می دهد که پادشاه پارت در مسایل داخلی این شهرها هم که استقلال داخلی داشته اند با دقت و علاقه آشکار و پنهانی مراقبت و نظارت داشته است. البته ممکن هست در اثر تحریکات و توطئه هایی که غالباً نیز عوامل مربوط به روم در آن مداخله داشته اند در بعضی مواقع اغتشاشهایی در قلمرو پارت روی داده باشد اما آنچه از داستان طغیان این دو برادر در روایت فلاویوس مذکورست به نظر می آید خالی از افسانه نباشد (۶). اردوان سوم ظاهراً چندی بعد از این بازگشت دوباره خویش وفات یافت و چون به موجب فحوای پاره یی روایات در سال ۳۹ م، هنوز زنده بود وفاتش باید در حدود سال ۴ میلادی روی داده باشد (۷).

اینکه اردوان مکرر به سبب توطئه نجبا و تحریکات روم تخت و تاج خود را از دست داد نشان می دهد که مهستان با آنکه خود تحت تأثیر اختلافات نجبا گرفتار بحران بوده است در امر سلطنت مداخله جدی داشته است. و ازین رو جای تعجب نخواهد بود که در پایان عهد اردوان سوم هم مثل او آخر دوران مهرداد دوم مدعیان گونه گون به عرصه آمده باشند. با اینهمه، قراین نشان می دهد که در نظر نجبا بازگشت به حکومت رومی مآب فرهاد چهارم و اخلاف او به هیچوجه با

استقلال واقعی خاندان اشک توافقی نداشت. بعد از اردوان سوم باید یک دوران کوتاه هرج و مرج پیش آمده باشد که حاکی از وجود اختلافات در بین نجباست. از فراین برمی آید که در این هرج و مرج بلافاصله بعد از او سلطنت در بین گودرز (= گوترزس) و بردان (وردان، وارطان) — دو شاهزاده اشکانی — یک چند دست به دست شده باشد (۸). این گودرز — که پدرش گیونام داشت و به همین سبب وی خود را پورگیو (= کئوپوتروس) می خواند — با آنکه گزیده نجبا بود نتوانست با آنها کنار آید و به قول تاسیتوس (۸/۱۱) خشونت و شقاوت او باعث شد که او را خلع کنند و بردان را به سلطنت بردارند. بردان با شتاب تمام خود را به تختگاه رسانید و گودرز که در مقابل او مقاومت نمی توانست کرد فرار کرد و برای تدارک نیرو به گرگان — که در آنجا املاک و عشایر داشت — رفت. اینکه در جلوس بردان، گودرز به عنوان بیگانه بی تلقی شده است و روایت داستان مانند فیلوسترانس هم از او به همین عنوان یاد می کند، ظاهراً نشان می دهد که بردان خود را بیش از گودرز وارث تخت و تاج اردوان می یافته است. و به او نزدیکتر بوده است. در هر حال سلطنت بردان تجدید حیات خاندان اردوان تلقی شد اما تحریکات نجبا و اختلافات خانگی اشکانیان، سلوکیه را که از اواخر عهد اردوان سوم به نفع تیرداد مدعی اردوان قیام کرد همچنان از حوزه سلطه خاندان اشک خارج نگهداشته بود و بردان هم که بعد از غلبه بر گودرز به محاصره آنجا پرداخت بدون آنکه ازین محاصره سودی عاید کند ناچار شد آن کار را رها کند و برای مقابله با گودرز به نواحی شرقی لشکرکشی نماید. اما این لشکرکشی ظاهراً به آن علت که نجبا در صدد طرح توطئه تازه بی بر ضد این هردو مدعی بودند به مصالحه آنها انجامید و گودرز که مثل سابق به عنوان پادشاهی ولایت گرگان بسنده کرد به بردان فرصت داد تا توطئه نجبا را نقش بر آب سازد و بعد از یک محاصره طولانی بالاخره شهر سلوکیه را هم به تسلیم و اظهار طاعت وادارد (۳ ع م). بعدها این طغیان طولانی سلوکیه از اسباب سوءظن اشکانیها در حق یونانیان این نواحی شد و توجه به علاقه بی که بین یونانیهای پارت با دنیای روم وجود داشت از اسبابی شد که تدریجاً هم احساسات فیل هلنی خاندان اشکانی ضعیف شود و هم نفوذ فرهنگ یونانی در زندگی طبقات نجبا، در گرایش به فرهنگ ملی که تدریجاً در ماد و پارس رنگ زرتشتی می گرفت عکس العملی پیدا کند. یک نشانه این گرایش های تازه توجه مجدد به مسأله

ارمنستان شد. چون ایزاتس پادشاه آدیابن هم در این مسأله خود را هواخواه منافع روم نشان می‌داد بردان به تهدید قلمرو او نیز— که در پایان عمر اردوان به او آنهمه خدمت کرده بود— نیز آهنگ کرد. اما قبل از آنکه مسأله ارمنستان او را با روم و با ایزاتس به مقابله وادارد تحریکات نجبا گودرز را هم دوباره برسد او به قیام واداشت. اما بردان در برخورد با گودرز پیروزی یافت و حتی در نواحی شرقی پرتوه و گرگان عشایری را که مدتها بود نسبت به پادشاهان دیگر سرطاعت فرود نیاورده بودند مطیع کرد و به خاطر این پیروزی بنای یادگار هم ساخت. معهدا به علت خشونت رفتار، به تحریک نجبا در همین نواحی گرگان بردست زبردستان خویش، در حین شکار کشته شد. چون آخرین سکه‌های او به ماه اوت سال ۴۰۵ م، تعلق دارد کشته شدنش باید در همین اوان یا شاید اوایل سال بعد روی داده باشد. بعد از او گودرز برای دومین بار به سلطنت رسید.

دومین دور فرمانروایی گودرز (۵۱-۴۶ میلادی) هم نشان داد که تجربه شکست نیز استبداد و غرور را در طبع فرمانروای خود کامه نمی‌تواند همواره تعدیل کند. این بار هم از یک طرف خشونت و غرور او مایه ناخرسندی نجبا گشت و از سوی دیگر جنگهای بیفایده‌اش که در آنها کامیابی هم نداشت موجب اعتراضات نهائی مردم بود. نجبا که به علت مداخلات فوق‌العاده مهستان در انتخاب مستمر پادشاهان، عادت به اطاعت را از دست داده بودند و شاید بعضی از آنها هم با شاهزادگان اشکانی مقیم روم ارتباط یا خویشاوندی پیدا کرده بودند این ناخرسندیها را بهانه کردند و نماینده‌یی نزد کلودیوس امپراطور فرستادند تا مهرداد نواده فرهاد چهارم را برای سلطنت به ایران بفرستد. وقتی مهرداد، با موافقت کلودیوس از طریق سوریه و با حمایت والی روسی سوریه و ارمنستان به ایران آمد (۴۹ م) آنقدر در راه به وسیله عمال پنهانی گودرز معطل شد تا گودرز برای مقابله با او قوای خود را بسیج کرده بود. در جنگی که در نواحی بین ساد و بین‌النهرین روی داد مهرداد مغلوب شد اما گودرز مدعی را که در زنجیر نزد وی آوردند نکشت بلکه او را «رومی» و «بیگانه»، خواند و بعد هم برای اثبات تفوق خود بر رومی‌ها — که او را تلویحاً خشن و بیرحم خوانده بودند — امر کرد فقط گوش این اشکانی رومی- شده را ببرند، و او را رها کنند. اما پیروزی را که بر مدعی یافت در یک نقش برجسته بیستون جاودانه ساخت. معهدا بعد از این پیروزی مدت زیادی نزیست و اندکی

بعد در اثر بیماری مرد (۵۱ م) - هر چند قولی هم هست که در جریان توطئه‌ی کشته شد. چون خونخواری و بدگمانی او از بستگان خودش کسی را زنده نگذاشته بود یک تن از خویشان دورترش را به جای وی بر تخت نشانندند؛ و نونس دوم که ظاهراً برادر اردوان سوم بود و گویا به همان سبب که گودرز او را رقیب خود نمی‌دید او را در فرمانروایی ماد آذربایجان باقی گذاشته بود. دوران کوتاه فرمانروایی و نونس دوم (۵۲-۵۱ م) تقریباً بدون حادثه به سر آمد و تأثیر عمده‌یی که در تاریخ اشکانیان باقی گذاشت وجود جانشین و پسر خویش و لاش اول (= بلاش، ولخش، ولگس) بود که یک بار دیگر قدرت «تیراندازان پارت» را در مقابل روم به جلوه آورد.

ولاش اول (۷۸-۵۲ م) با آنکه مادرش یونانی از اهل ملطیه بود و خودش نیز عنوان «فیل‌هلی» را همچنان حفظ کرد، در علاقه به فرهنگ ایرانی یک نمونه واکنش ضد هلنی عصر شمرده شد. اظهار تمایل بهستان به این برادرزاده اردوان سوم حاکی از آن بود که نجبای پارت در مورد اخلاف فرهاد چهارم و شاهزادگان تربیت یافته روم همچنان با نظر بی‌اعتمادی می‌نگریسته‌اند. مسأله ارمنستان که راه حل روسی فرهاد چهارم و اخلاف او آن را تحت نفوذ روم قرار داد با آنکه در ادوار بعد گه‌گاه موضوع کشمکشهایی نیز شد فقط در دوره و لاش اول دوباره با راه حل پارتی و به طور جدی مطرح گشت. و لاش که برخلاف آنچه طی سالهای قبل از او، در بین خاندان اشک معمول شده بود از آغاز سلطنت با مخالفت برادران مواجه نشد. حکومت ماد آذربایجان را به یک برادر خویش - پاکورنام - داد و برای برادر دیگرش تیرداد، ارمنستان را که در همان ایام دچار هرج و مرج بود در نظر گرفت. توجه به ارمنستان که و لاش آنجا را تقریباً بدون مقاومت تسخیر کرد (۵۲ م) و با آنکه به علت شیوع بیماریهای واگیر آن را تخلیه کرد دوباره هم به آسانی بر آنجا دست یافت (۵۴ م) در روم مایه نگرانی شد و درحالیکه تحریکات روم نواحی غربی را بر ضد وی به هیجان آورد و درگیری با ایزاتس پادشاه آدیابن که نیز داعیه خودسری داشت و شاید تاحدی هم به حمایت روم مستظهر بود برای وی ضرورت یافت، هجوم ناگهانی عشایر بدوی سکائی، ولایت پرثوه را در نواحی شرقی امپراطوری عرضه قتل و غارت کرد. و لاش لشکر به شرق برد و بعد از سرکوبی این بدویها چون ایزاتس هم درگذشت درگیری با آدیابن هم برای او ضرورت پیدا نکرد.

اما مسأله ارمنستان که ولاش برادر خود تیرداد را بدون مشورت با روم در آنجا به سلطنت نشاند در نزد رومی‌ها تجاوزی به حیثیت یا حقوق روم تلقی شد. البته امپراطور جوان روم، نرون نیمه دیوانه که درین وقت هفده سال بیشتر نداشت و هنوز تحت اداره مادرش بود شاید اشتغال به تفریحات وحشیانه خود را بر توجه به این مسایل ترجیح می‌داد اما در بین اطرافیان او تجاوز به حیثیت روم درین مسأله خیلی جدی‌تر از آن بود که آن را نادیده بگیرند. بالاخره روم سردار مجرب و نامدار خود کوربولو «Corbulo» را از جبهه ژرمانیا احضار کرد و برای مقابله با پارت به آسیای صغیر فرستاد تا با کمک والی سوریه در باب مسأله ارمنستان اقدام جدی کند (۵۵ م). با اینهمه، برخورد طرفین از مذاکرات شروع شد و این به خاطر آن بود که سپاه روم در سوریه و آسیای صغیر هنوز در آن روزها برای جنگ آماده نداشت. ولاش هم چون با قیام شاهزاده بردان - پسر خویش - مواجه بود اشتغال به مذاکره و قول و قرار را بر اقدام به جنگ ترجیح می‌داد. بالاخره وقتی ماجرای طغیان بردان - که به نام خود سکه زد و در عزل پدر سعی مجدانه داشت - پایان یافت (۵۸ م) ولاش که مواجه با تحریک روم در طغیان دیگری در حدود گرگان شده بود با لشکری که به کمک تیرداد فرستاد کوشید تا برادر را در مقابل رومیها و متحدان آنها تقویت نماید. جنگ بین رومی‌ها با تیرداد طولانی شد. ارمنستان تقریباً تجزیه گشت و با آنکه تیرداد یک بار هم تخت و تاج آن را از دست داد، مسأله به تسلط نهائی روم و فرمانروایی تیگران دست نشانده روم خاتمه نیافت. در واقع علاقه بی که نجبای ارمنستان نسبت به پارت نشان می‌دادند (۹) و بدون شک ناشی از پیوند های دیرینه آنها با ایران بود، نقطه اتکاء استواری برای تیرداد محسوب می‌شد. خاصه که روم در طی مداخلات خویش در کار ارمنستان به ندرت توانسته بود کسانی را بر تخت ارمنستان بنشانند که مورد نفرت و کراهیت مردم نباشند. باری چون ولاش از گرفتاریهایی که در گرگان برای وی فراهم شده بود (۶۱ م) فراغت یافت در مجلس مهستان به نجبای پارت اعلام کرد که ارمنستان را از سلطه روم خارج خواهد کرد و تیرداد را دوباره در آنجا به سلطنت خواهد نشاند. جنگ اجتناب ناپذیر شد و در سوریه و ارمنستان بین فریقین زد و خوردها روی داد و با وجود متارکه بی چند ماهه، مذاکره صلح به جائی نرسید. پتوس «Paetus» سردار دیگری که روم به عنوان فرمانروای آسیای صغیر و به یاری کوربولو فرمانروای جدید سوریه

فرستاد، در ارمنستان در محاصره سپاه پارت افتاد و بعد از مقاومت بیهوده‌یی تسلیم شد. بالاخره روم ناچار شد دوباره مذاکرات صلح را آغاز کند (۶۳ م) و چون ولاش، روم را آماده تسلیم به فرمانروایی تیرداد در ارمنستان یافت قبول کرد که تیرداد به روم برود و تاج خود را از دست امپراطور دریافت کند. بالاخره بعد از مسامحه و تأخیر بسیار، در پایان سه سال که ازین قول و قرار گذشته بود، تیرداد که در ارمنستان فرمانروایی داشت به روم رفت و با تشریفات خاصی که شایسته دستگاه نرون و معمول آنجا بود از جانب امپراطور نیز به طور رسمی عنوان پادشاه ارمنستان یافت (۶۶ م). البته ادای احترام نسبت به امپراطور روم برای تیرداد بهایی بود که آنچه در مقابل آن عایدش می شد خفت آن را جبران می کرد. معهذا رفتار دیوانه‌وار نرون که خود سیتار می نواخت و خود گردونه سلطنتی را می راند در نظر شاهزاده پارت بیش از آن باشوون و آداب فرمانروایی مغایر به نظر می آمد که او بتواند بدون اعتراض آن را تحمل کند (۱). حتی بی محابا کوربولو سردار روم را که برای همین مراسم آمده بود سرزنش کرد که چرا باید وجود همچو فرمانروائی را تحمل کند. به علاوه هرچند این تشریفات هوس های کود کانه امپراطور خود پسند را ارضاء می کرد برنده نهایی درین بازی، خاندان اشک بود که توانست تخت و تاج ارمنستان را از چنگ امپراطور سفیه بیرون بیاورد و جز عنوان پوچ اعطای سلطنت ارمنستان حق دیگری برای او باقی نگذارد. بدینگونه مسأله ارمنستان طوری حل شد که در ظاهر هم حیثیت روم محفوظ گشت و هم سلطنت آن در خاندان اشک باقی ماند. رابطه ولاش هم با روم رنگ دوستی گرفت چنانکه وقتی وسپازیانوس در جای نرون به امپراطوری رسید (۶۹ م) ولاش نسبت به او اظهار دوستی کرد و وقتی پسرش تیتوس به امر پدر در فلسطین به تخریب اورشلیم و سرکوبی یهود پرداخت ولاش این پیروزی روم را تهنیت گفت (۷۱ م) و سال بعد هم شاهزادگان کوماجنه نزدیک فرات را که به اتکاء خود او با روم در افتادند و به او پناه بردند نامردانه به عمال وسپازیانوس تسلیم کرد (۷۲ م) و بدینگونه، روم بعد از آنکه ضربه سلاح جنگجویان پارت را آزمود از لطف دوستی آنها نیز بهره یافت و بین دو طرف آرامش و تفاهمی طولانی اما شکننده که به هر حال نزدیک نیم قرن هم دوام یافت برقرار شد. معهذا هجوم آلانیان از طوایف سکائی غربی (= آس ها، اوست ها) به قلمرو ماد که از جانب دربند قفقاز و به همراهی گرجی ها به ایران حمله

کردند و در آذربایجان و ارمنستان قتل و غارت به راه انداختند (۷۵ م)، و اینکه وسپازیانوس جهت دفع آنها درخواست ولاش را اجابت نکرد، هرچند مایه بروز کدورت در روابط طرفین شد صلح فیما بین راست‌زلزل نکرد چنانکه استهزاء طعن آمیز اسپراطور هم در حق پادشاه پارت که ظاهراً به سناسبت آنکه ولاش در یک مکاتبه رسمی بدون اشارت به عنوان اسپراطوری و سپازیانوس خود را به طور مطلق «شاه‌شاهان» خوانده بود در جواب وی اظهار کرد منجر به کدورت طولانی نگردید. در هر حال با آنکه استمرار صلح بین روم و ایران نشان قدرت قابل ملاحظه ایران در عهد ولاش به نظر می‌آید هجوم آلانها و نابسامانیهایی که در مقابله با شورش اهالی گرگان پیش آمد شروع یک دوره انحطاط را در پایان عهد ولاش نشان می‌دهد. با اینهمه، ولاش در جنگ و صلح خویش با روم نشان داد که پارت حتی در آغاز دوره انحطاط خویش نیز می‌تواند روم را در آنسوی فرات نگهدارد و از پیشرفت آن در اینسوی فرات جلوگیری کند. با مرگ او که ظاهراً در حدود ۷۷ یا ۷۸ میلادی روی داد دولت خاندان ارشک به دوران انحطاط خویش که سرنوشت هرامپراطوری وسیع اما فرسوده بی‌است نزدیک شد.

آیا آن ولاش و لاشان که در کتاب پهلوی دینکرت اشارت به اهتمام او در تدوین اوستا هست همین ولاش اول است؟ البته هرچند امکان دارد این اقدام به تدوین اوستا ناشی از علاقه یک پادشاه اشکانی به آیین زرتشت باشد باز به هیچوجه حاکی از سعی او در رسمی کردن آیین زرتشت یا از اینکه آیین رسمی خاندان اشک کیش زرتشت بوده باشد نیست. اما این نکته که ولاش اول نسبت به عقاید مزدیسنان علاقه نشان داده و اینکه اولین بار در دوران ولاش اول خط پهلوی در سکه‌های اشکانیان نقش شده است از علاقه وی به فرهنگ و آیین زرتشت حاکی است (۱۱). بدون شک عنوان ولاش و لاشان برای ولاش‌های بعد—مخصوصاً ولاش چهارم که تصویر آتشگاه هم در یک سکه او هست—بیشتر مناسب به نظر می‌آید اما دوران فرمانروایی آنها بیش از آن دچار تفرقه و جنگ بوده است که مجالی برای توجه آنها به تدوین اوستا یا سعی در آن باقی مانده باشد. مع هذا در عین آنکه فاصله عهد تألیف دینکرت با دوران ولاش بیش از آنست که آن روایت را بتوان مأخذ موثقی درباره سابقه تدوین اوستا تلقی کرد، به نظر می‌آید که روایت دینکرت به کلی بی‌اصل نباشد چون با وجود بی‌علاقگی بارزی که سنتهای ساسانی نسبت به

خاطره عهد اشکانیان نشان می‌دهد که اگر این روایت شهرتی نمی‌داشت برای آنها هیچگونه الزامی به نقل آن در میان نمی‌آمد. به علاوه این نکته که در کتاب کفالایه از مانی نقل شده است که زرتشت خود کتاب نوشت و شاگردانش بعد از مرگ او آنچه را اکنون می‌خوانند از سخنان او به یاد سپردند و نوشتند، نشان می‌دهد که در زمان مانی نوشته‌هایی وجود داشته است که آنها را به زرتشت منسوب می‌کرده‌اند و پیداست که اشارت می‌بایست به مجموعه‌ی رایج و متداول در آن اوایل عهدساسانی باشد و چنان مجموعه‌ی ناچار باید در دوران اشکانیان تدوین شده باشد، روایت پوزانیاس «Pausanias»، سیاح و نویسنده یونانی هم که به مناسبت بحث در باب شهرهای یونانی، می‌گوید مغان آسیای صغیر سرودی را که برای خدایان خویش می‌خوانده‌اند از روی کتابی تلاوت می‌کرده‌اند حاکی از آنست که حتی در حدود سال ۱۵۰ میلادی در آسیای صغیر نیز نسخه‌هایی—شاید به خط و زبان آرامی—از سرودهای دینی مغان وجود داشته است و اگر این سرودهای آنها گائهای زرتشت هم نبوده است لابد سرودهای مربوط به آیین ایرانی قبل از زرتشت بوده است و وجود آنها اقدام پادشاه اشکانیان را به جمع و تدوین اجزاء اوستا—که اینگونه سرودهای قبل از زرتشت هم بعدها مثل خود گائها در مجموع آن وارد شد—توجیه می‌نماید (۱۲). در هر حال، اقدام در جمع اوستا یا بعضی اجزاء آن ممکن است حاکی از علاقه شخصی و لاش به آیین زرتشت باشد لیکن به هیچوجه از یک سیاست دینی در امپراطوری اشکانی حاکی نیست. پارتها و عشایر پرنی هم مثل سایر ایرانیان شرقی، آیین ایرانی عهدکیان و ایرانه و نجه را داشته‌اند با تحولهایی اجتناب‌ناپذیر که ناشی از تأثیر ادیان اقوام مجاور بوده است، چنانکه در آیین طوایف ماد و پارس نیز از تأثیر طوایف مجاور آنها دگرگونی‌هایی پیدا شده بود. مع هذا، بررغم تأثیر اقوام مجاور، در بین این طوایف شرقی ایران خدایان آریائی و آداب و رسوم نیایش و قربانیها همچنان مثل سابق و مانند آنچه در نزد سایر ایرانیها معمول بود ادامه داشت. نامهایی چون تیرداد، مهرداد، اردوان و امثال آن در نزد آنها حکایت از ارتباط قوم با خدایان باستانی ایرانه و نجه دارد مراسم و آداب دینی و سرودها و قربانیها هم ظاهراً همچنان مثل آنچه در نزد ایرانیهای شرقی و حتی غربی معمول بود تحت نظر کاهنان که درین زمان و حتی از دوران پادشاهان ماد و هخامنشی، عبارت از مغان بودند انجام می‌یافت و آداب مربوط به تطهیر و اجتناب

از آلودن عناصر مقدس همچنان در طی این عقاید و آداب رعایت می‌شد. در مراسم تاجگذاری، ازدواج و تشریفات مربوط به قربانی و دعا آداب و رسوم باستانی را پیش و کم رعایت می‌کردند. در مورد مردگان هرچند با تدفین آنها یا سوزاندن اجسادشان از رسم مزدیسنان فاصله داشتند (۱۳) در بسیاری مراسم دیگر غالباً به آداب مزدیسنان علاقه نشان می‌دادند. با اینحال، برای این قوم که خوی بیابانگردی را پیش و کم حفظ کرده بود و نظام زندگی ملوکطوایفی آنها هم مقتضی آزادی دینی در نزد اقوام تابع بود اعتقاد به رسوم و عقاید باستانی و قومی خویش البته مبنای تشریفات رسمی و خانوادگی بود اما بهیچوجه مستندی برای خروج از تسامح و سعی در تحمیل عقیده و آیین قومی بر دیگر اقوام نمی‌شد. چنانکه خود آنها با وجود انتساب به عقاید و خدایان قدیم ایرانی در سکه‌ها و اسناد خود را با خدایان یونانی و با ادیان غیر ایرانی نیز مرتبط می‌کردند و تسامح بدوی آنها این امر را با اعتقاد دینی شخصی‌شان مغایر نشان نمی‌داد (۱۴). البته از مغان، آنها که به آیین زرتشت مربوط بودند ظاهراً این مایه تسامح آنها را نمی‌پسندیدند و آنها را به همین سبب که تقیدی به تعلیم زرتشت‌نشان نمی‌دادند به چشم قبول نمی‌دیدند، به همین سبب با توسعه تدریجی آیین زرتشت در ایران، از پادشاهان پارت آنها که علاقه بی‌به آیین زرتشت اظهار نمی‌کردند غالباً همچون بیگانه تلقی می‌شدند معه‌ذا این امر در نزد آنها هم که به آیین زرتشت علاقه نشان می‌دادند منجر به ایجاد یک آیین رسمی و سعی در تحمیل یک آیین ایرانی بر همه رعایای ایرانی نشد. چنانکه در یکسوی ایران تمایلات زروانی یا زرتشتی بیشتر مجال ظهور یافت در جای دیگر آیین میترا یا کیش‌های ایرانی قبل از زرتشت باقی ماند؛ در پاره‌یی نواحی شرقی عقاید و آداب سکائی یا بودائی انتشار یافت در برخی نواحی آیین عیسی یا نیایش خدایان بابلی راه گشود. درینصورت تصور آنکه تاریخ عقاید دینی درین دوره تیره و مبهم به نظر می‌آید درست نیست و این پندار برای محقق وقتی دست می‌دهد که انتظار داشته باشد آیین رسمی واحدی در تمام کشور فرمانروا باشد. در واقع آنچه از ماخذ یونانی و رومی درباره ادیان و عقاید این دوره برمی‌آید بیشتر حاکی از تنوع است و از تفاوت عقاید در نقاط قلمرو اشکانی. از جمله استرابون از کثرت مغان در کاپادوکیه و از کثرت آتشگاهها و قربانی‌هاشان در آن نواحی سخن می‌گوید. پوزانیاس در باب مغان لیدیه و رسوم و آداب آنها در برافروختن و نیایش

کردن آتش سخن می گوید ایزیدورخارا کسی از نیایش آناهیتا (= ناهید) در حدود کنگاور و همدان یاد می کند و با آنکه این مراسم نیایش ظاهراً همه جا یکسان نیست این احوال بیشتر بقایای ادیان و خدایان ایرانی را در حوزه پایان عهد امپراطوری هخامنشی نشان می دهد و بدون شک تسامح بدوی اشکانیان به تنوع اینگونه مراسم مربوط به نیایش در قلمرو آنها میدان می داده است. در مورد خود اشکانیان لااقل از وقتی ولایت ماد-از جمله اکباتان و ری- به عنوان ولایات پهله (= فهله، پرتوه) صحنه فعالیت آنها گشت تأثیر مغان در اجراء مراسم و تشریفات دینی مربوط به آنها جلوه بارزتری یافت. بدون شک در این دوره نیز مثل ادوار پیش طوایف مغناظر و مجری تشریفات دینی بوده اند و خانواده های پارت هم مثل طوایف ماد و پارس برای مراسم دینی خانوادگی خویش به آنها رجوع می کرده اند. اینکه تیرداد برادر و لاش اول، در صحبت مغان به درگاه نرون امپراطور روم مسافرت کرد اهمیت مغان و محیط ماد را در تشریفات دینی معمول در خاندان اشک درین دوره نشان می دهد. اهمیت شهرشیز (= گنرک، تخت سلیمان) در ولایت ماد آذربایجان که حتی در دوره ساسانی هم به عنوان یک کانون مقدس و دیرینه آیین زرتشت تلقی می شد می بایست لااقل از همین دوران اشکانیان شروع شده باشد و اینکه زرتشت در روایات مأخوذ از مغان به این نواحی منسوب شده است و در عین حال تعالیم او بانجوم کلدانی و حکمت فیثاغورس به نحوی ارتباط یافته است از محیط فیل هلن ماد و تیسفون عهد اشکانی نشان می دهد و نقش مغان را در حیات دینی خاندان اشک بارزتر می کند. چنانکه آیین زروان هم درین دوره تا حدی به علت ارتباط با نواحی غربی ایران و با محیط تعالیم مغان ماد مجال توسعه می یابد هرچند در نواحی شرقی ایران هم درین دوره ردپایش به کلی نامریی نیست. در واقع در اینکه زروان از خیلی قدیم در نواحی غربی ایران به عنوان پروردگاری بزرگ نیایش شده است شک نیست اما اینکه بعضی سابقه آن را به دوران قبل از ماد رسانده اند ظاهراً باید محل تأمل باشد. البته شاید تأثیر محیط فیل هلنی سلوکی و اشکانی بعضی عناصر بابلی و یونانی را در آن تدریجاً قابل جذب ساخته باشد، و حتی این تأثیر شاید از اواخر عهد هخامنشی و تا حدی به وسیله مغان آسیای صغیر شروع شده باشد. در هر حال رواج آیین زروان در این دوره تا حدی بود که آنچه پلوتارک در رساله ایزیس و اوزیریس خویش در باب ثنویت ایرانی نقل می کند در حقیقت چیزی جز آیین

زروان نیست (۱۵). به علاوه این نکته که در تعلیم مانی هم نقش این آیین پیداست و نیز اینکه در اوایل عهد ساسانیان موبد کرتیر با آن به عنوان یک بدعت به مبارزه برمی خیزد هم از رواج آیین زروان در اواخر عهد اشکانی حاکی است. محیط فیل هلنی عهد پارت، و تسامح دینی خاندان اشک بدون شک در موارد دیگر هم مثل آنچه در مورد زروان پیش آمد موجب شد تا بین خدایان ایرانی و غیر-ایرانی تدریجاً رابطه‌ی به وجود آید. از جمله نیایش آناهیتا در نزد مغان آسیای صغیر گاه با نیایش آرتامیس یونانی خدای عفت و گاه با نیایش آفرودیت خدای شهوت ارتباط یافت. به علاوه به خاطر اشتباه با آفرودیت یا تحت تأثیر مراسمی که یونانیها برای آفرودیت به جا می آوردند با نیایش آناهیتا که پروردگار آب و طهارت محسوب می شد در آسیای صغیر و ارمنستان نوعی فحشاء مقدس هم به وجود آمد که البته با روح نیایش آناهیتا به کلی مغایر بود (۱۶). در واقع نیایش آناهیتا در کاپادوکیه، لیدیه، و ارمنستان در بین عامه رواجی داشت و اشارتی هم که پلوتارک به نیایشگاه یک ماده خدای جنگاور دارد که به قول او شاید با آتنه یونانیها قابل انطباق باشد ظاهراً مربوط به همین آناهیتاست. در داخل ایران نیایش آناهیتا که لااقل از عهد ارتخشیر دوم سخمانشی در شوش و همدان رواج داشت در دوره اشکانی نیز همچنان دوام داشت. قدمت معبد آناهیتا را در همدان بعضی تا عهد ماد می رسانند و این دعوی است که ظاهراً اساس ندارد اما در شوش و کنگاور در دوره پارت معبد آناهیتا اهمیت خاص داشت چنانکه در شوش یکبار مورد دستبرد آنطیوخوس چهارم شد. یک بار هم در عهد آنتونیوس سردار روم، یک پیکره زرین ناهید از آنجا به غارت رفت. در کنگاور هم ویرانه معبد حاکی از اهمیت بناست چرا که آبادی کنونی نیز در وسط معبد به وجود آمده است و معبد ناچار وسعت قابل-ملاحظه‌ی داشته است. آیین میترا هم بدانگونه که در دنیای روم، بلافاصله قبل از انتشار آیین مسیح رواج یافت در حقیقت تلفیقی بود از عناصر ایرانی و بابلی و یونانی و یهود و شاید به دستاویز همین عناصر نیز محل نشو و نمای آن را در نواحی غربی ایران - ازین النهرین تا آسیای صغیر - باید جستجو کرد. تصور آنکه بین این میترا با سترایی که در آیین های ایرانی مورد نیایش است ارتباطی نیست بی شک نامربوط است و بین این هردو، وجوه ارتباط و شباهت آن اندازه هست که چنین احتمالی را بیوجه جلوه دهد (۱۷). تأثیری که این آیین در مسیحیت باقی

گذاشته است نیز در عین حال حاکی از طول نفوذ آن در نواحی شرقی دنیای روم و حدود غربی دنیای اشکانی است. یک نمونه جالب ازین تأثیر جشن مربوط به ولادت اوست که در نزد مهرپرستان در طی طولانی‌ترین شب سال و درست از وقتی که بعد از آن، روز روی به بلندی دارد آن را جشن می‌گرفته‌اند و همین شب یلدا بعدها در نزد پیروان مسیح همچون جشن میلاد عیسی تلقی شده است. تعداد دیگری از اساطیر وابسته به میترا نیز هست که باز در پیدایش داستانهای مربوط به ولادت یا هویت عیسی مسیح تأثیر گذاشته است و از آنجا که مسیحیت مهمترین محصول پیوند بین ادیان ساسی و یونانی و ایرانی است پیدایش آن را درین دوران فیل هلنی به آسانی می‌توان توجیه کرد. تأثیر محیط فیل هلنی اشکانی در تعدادی دیگر از ادیان و عقاید غیرایرانی این عصر هم قابل توجه است. از جمله در نزد بعضی گنوسی‌ها که اعتقاد به تضاد بین روح و ماده را تا حد نوعی ثنویت می‌رساند زرتشت پیغامبر مغان به عنوان سرحلقه اهل بدعت تلقی می‌شود. آیین مندائی در افسانه‌یی باستانی از یک پادشاه نصرانی به نام اردوان و از سرزمین ماد و کوه پروان در باب منشأ قوم سخن می‌گوید و اینهمه تصویری از دنیای اشکانی و نفوذ محیط پارت به نظر می‌آید (۱۸). مانویت هم که در اوایل عهد ساسانی جلوه دارد معرف تأثیر متقابل بین ادیان ایرانی و گنوسی است که خود نیز قبل از هرچیز حاصل همین محیط عصر اشکانی است. البته تأثیر و نفوذ مسیحیت درین دوره در قلمرو اشکانی هنوز آن اندازه نیست که قابل ملاحظه باشد، اما آشنائی مانی در پایان عهد اشکانی با این آیین — هرچند شاید آشنائی دقیقی نیست — حاکی از انتشار تعالیم مسیحی در قلمرو اشکانی است. با آنکه در انجیل متی به مجوسان که در ولادت مسیح به جستجوی وی برآمده‌اند، و در اعمال رسولان به کسانی که از پارت و عیلام و جزیره به اورشلیم رفته‌اند اشارت هست و با آنکه از مسافرت افسانه‌یی توماس رسول هم به هند از طریق قلمرو پارت سخن در میان هست، حتی با اینکه در روایات سنتی قوم، از شهادت شمشون نام اسقف اربل در ۱۲۳ م، و از وجود تعدادی زنان ترسا در گیلان و باختر در ۱۹۶ میلادی یاد شده است در باب انتشار تعلیم انجیل در قلمرو پارت اطلاعات روشنی که از طریق موثق‌تر رسیده باشد در دست نیست. به هر حال پیداست که مسیحیت درین دوره هنوز با آیین‌های ایرانی معارضه‌یی ندارد و حتی در ارمنستان نیز زودتر از عهد تیرداد سوم و گرگوار مقدس آیین مسیح

به عنوان معارض آیین آناهیتا مورد تعقیب واقع نمی شود (۱۹). معارض عمده ادیان ایرانی خاصه آیین زرتشت درین دوره ظاهراً فقط آیین بودا بود که مخصوصاً در نواحی شرقی ایران از قندهار و کابل تا حدود بلخ و بخارا درین ایام انتشار می یافت. در بلخ (= باختر) که بعدها معبد نوبهار آن تا عهد اسلام هم باقی بود آیین بودا ظاهراً از اواسط عهد اشکانی رخنه کرده بود، چنانکه در حدود سالهای ۶۰ تا ۸۰ پیش از میلاد الکساندر پولی هیپتور نویسنده یونانی از شمنان آنجا سخن می گوید. قبل از آن هم آشوکا (۲۳۲-۲۷۴ حدود ق م) با دستوری پادشاه سلوکی در نواحی شرقی ایران کوششهایی برای نشر آیین بودا کرده بود. نشانی که از این نهضت بودایی در نواحی بلخ و جیحون در حماسه های ایرانی باقی است داستان اعتکاف و انزوای لهراسب است در معبد نوبهار، که ممکن است اشارتی باشد به گرایش های بودایی در بین اشکانیان در نواحی شرقی ایران. در واقع رواج آیین بودا در قلمرو شرقی دنیای اشکانی تا حدی بود که انتشار آیین بودا در چین هم از ۶۷ میلادی به بعد تاحدی مدیون مساعی راهبان و دعوتگرانی شد که از سرزمین پارت به آنجا آمده بودند. حتی در بین این دعوتگران بودایی از یک شاهزاده اشکانی با نام چینی شده ان شی کائو «An Shi - Kao» سخن رفته است که گفته اند در قلمرو پارت عنوان ولیعهدی داشت اما بعد از مرگ پدر از تخت و تاج چشم پوشید، سلطنت را به عموی خویش وا گذاشت و خود به شیوه راهبان بودایی به ریاضت و سیاحت پرداخت. سرانجام به چین رفت و از ۱۴۸ تا حدود ۱۷۰ میلادی در آنجا به تبلیغ و نشر آیین بودا و ترجمه کتابهای مقدس بودایی به زبان چینی اشتغال داشت. یک شاهزاده اشکانی دیگر با نام چینی شده آن هوان «An Huan»، در چین نام و آوازه بی یافت و در همین ایام (حدود ۱۸۱ م) چند کتاب بودایی را به زبان چینی نقل کرد. تعداد دیگری از بوداییان نواحی شرقی ایران هم که بعدها در اوایل عهد ساسانی به چین رفتند در آنجا اهل پارت شناخته می شدند و در واقع تربیت یافته محیط تسامح آمیز دوران پارت به شمار می آمدند (۲۰). یک جلوه بارز این تسامح اشکانیان مخصوصاً در طرز رفتار آنها با قوم یهود انعکاس دارد. نه فقط آیین یهود در این دوره توانست در بابل و ساد از آرامش و فراغت بهره یابد بلکه حتی در اورشلیم هم سواران پارت، چنان با هدفهای ملی قوم هماهنگی و علاقه نشان دادند که در عقاید عامه اسب پارت یک نشانه ظهور مسیح در بین یهود